

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیاوش آزاد
۲۲ جنوری ۲۰۲۵

ارتجاع – استعمار، بقایای فرهنگ قبیله‌ئی و ناسیونالیسم قومی در افغانستان

افغانستان در امتداد سلسله غربی هیمالیا در گره گاه چندین سلسله کوه با جلگه های هموار در پای آن ها، در قلب آسیا (آسیای میانه) موقعیت داشته و آسیای میانه و شرقی را با آسیای جنوبی و شرق میانه وصل می کند. عوامل جغرافیای طبیعی از جمله کوهستانی بودن کشور، حصار طبیعی سلسله کوه ها در "محدوده جغرافیائی معینی" در کشور در غیاب گردش بلامانع کالا، خدمات و سرمایه در گستره بازار واحد ملی کشور توأم با لشکر کشی ها، پدیده های استعمار و مهاجرت و سائر عوامل ...، اقوام و گروه های قومی ساکن این سرزمین، هر یکی در ضمن داد و ستد متقابل فرهنگی – اجتماعی و تأثیر پذیری از رویداد ها، در قلمرو معینی در انطباق با شرایط اقتصادی - اجتماعی خاصی دارای پیشینه تاریخی متفاوت بوده و فرهنگ های قومی خود را آفریده و به رغم نقش پیوند دهنده دولت های مقتدر و متمرکز در برهه های معینی، از سطح تکامل تاریخی ناموزون برخوردار باشند.

افغانستان در سیر تکاملی اش همزمان دو نوع ساختار و تشکل پذیری اجتماعی را بیرون داده است: ساختار متضاد طبقاتی در پیوند با مناسبات و شیوه های تولیدی و دیگری ساختار انتیک (قومی). در پیوند با ساختار طبقاتی باید گفت که در نظام های اجتماعی مبتنی بر تقسیم طبقاتی، طبقات متضاد اجتماعی حاکم و محکوم، دارنده و وسایل تولید و فاقد وسائل تولید، استثمارگر و استثمار شونده وجود داشته اند. طبقات ارتجاعی فرتوت، استثمارگر، ستمگر دارنده و وسائل تولید با اتخاذ یک سیاست و موضع ارتجاعی و یا محافظه کار در قبال سیر ترقی اجتماعی و پدیده های بالنده در عرصه جامعه تا سرحد سرکوب خونین آن پیش می روند. ارتجاع حاکم کشور ما شامل طبقات ارتجاعی و دولت های فئودالی طی قرون اخیر با پدیده استعمار و امپریالیسم یک درهم تنیدگی داشته اند. این سرشت و سرنوشت مشترک ارتجاع با استعمار، به طور اساسی بر پایه مناسبات طبقاتی همسان استثمارگرانه و ستمگرانه و به کار گیری از عامل اجبار و سرکوب و دشمنی هر دو در قبال نیرو های مترقی و آزادیخواه همچو جوامع بنا شده است. لذا در بنیاد مسأله رابطه ارتجاع جوامع تحت ستم با استثمارگران و امپریالیسم بر پایه روابط و همسویی مشترک طبقاتی و تاریخی استوار است. افزون بر این رویکرد متقابل طبقاتی در جامعه ما که به طور عمده تحت دو نوع ستم (ستم طبقاتی و ستم استعماری) قرار دارند که انواع دیگر ستم و اجحاف زاده همین مناسبات طبقاتی و استعماری اند، ارتجاع و استثمارگران برای تقویت سلطه و تداوم حاکمیت استبدادی، ارتجاعی و استعماری بر دوش توده های میلیونی در جامعه

ما و تحمیق آنان، از بقایای فرهنگ قبیله ئی و تعصبات و گرایشات منحط و بر کشیدن آن تا سرحد ناسیونالیسم قومی بهره جسته اند. در این نگارش کوتاه نگاهی به این مسأله می اندازیم.

روند نالیستای تکامل تاریخی نامتقارن و حدوث تغییرات کیفی در نقاط عطف تاریخی به نوبه اش ساختار های قومی را متحول ساخت. اقوام معینی پس از سیر در جامعه برده داری، از حدود قرن های سوم و به خصوص هفتم میلادی (زمان حمله اعراب بر منطقه) با گذر از دوران و شیوه تولیدی برده داری وارد جامعه طبقاتی فئودالی شدند؛ جامعه ای که در آن بر بنیاد تقسیم طبقاتی جامعه، جای ارزش های مادی و معنوی مشترک قبیله را مناسبات خشک و عاری از ترحم طبقاتی میان ارباب و رعیت در گستره هر قوم متشکل از قبایل همخون اشغال کرد. در حدود قرن پانزدهم میلادی شاخه معینی از اقوام کشور بر پایه ضرورت های اقتصادی با پشت سر گذاشتن زندگی مشترک و فرهنگ قبیله ئی بدون طی دوران برده داری با گذر از زندگی غیرثابت شبانی به مرحله اسکان، روستا نشینی و زراعت رسیده و برای نخستین بار وارد جامعه طبقاتی با مرز های مشخص و مناسبات میان ارباب فئودال و رعیت شدند. با این تطور تاریخی، زمین که مثل مراتع و جنگل ها مال مشترک قبیله بود، خلاف دومی و سومی هم شکل مالکیت دسته جمعی آن به مرور متحول شده و هم به عنوان وسیله عمده تولید احراز مقام کرد. در نتیجه، ساخت اقتصادی - اجتماعی کشور در جنب نظام تولیدی عمده نیمه فئودالی، مناسبات و عناصر رو به زوال از نظام های ماقبل (جامعه اشتراکی و برده داری) و عناصر و مناسبات رو به رشد جامعه مابعد یعنی سرمایه داری را همراه با رشد سرمایه تجاری، ربائی، بانکی - صنعتی و سرازیر شدن سرمایه تاراجگر مالی در وجود قرضه های دولتی، پروژه های انکشافی و سرمایه دلالی نشان می دهد.

با تغییر در زیربنا و شکل مالکیت بر وسائل تولید و عمده شده زمین بر اساس مالکیت طبقاتی با مرزبندی مشخص میان اربابان فئودال و رعیت، گسترش قلمرو و نفوس و شکل گیری دولت های جدید بر این پایه، ساختار های قومی نیز متحول و گسترده تر شده و قبائل و عشایر قبلی بر پایه تعلقات خونی - زبانی و اشتراک سرزمینی در وجود اقوام با گرایشات و مطالبات قومی ادغام و متشکل شدند. این تکامل قومی (اتنیک) در قدم نخست محصول تکامل تاریخی و تحول زیربنا است. اما آداب و رسوم و به طور کلی روبنای فرهنگی با آن که برخاسته از زیربنای مادی جامعه است، بر پایه استقلال نسبی تا مدت ها از خود سخت جانی نشان می دهد و همزمان با زیربنا متحول نمی شود. یک نمونه برجسته آن وجود بقایای ارزش های مشترک قبیله ئی میراث مشترک طبقات حاکم و محکوم قوم پشتون است که ارتجاع قومی و دولت های طبقاتی پشتون سالار برای تحمیق توده های ناآگاه متعلق به طبقات محکوم و محروم پشتون به سود سلطه طبقاتی خود و در همسوئی با استعمارگران گوناگون از این عناصر فرهنگی مشترک قبیله ئی بهره جسته اند.

تکامل ساختار های اتنیک کشور و وجود عینی اقوام در جامعه افغانستان در یک تناسب تاریخی با وضعیت پیشا صنعتی و قبل از سر بر آوردن ملت مدرن بر پایه جوشش صنعتی و حرکت آزاد سرمایه ملی در گستره بازار واحد نیاز ها و مطالبات طبقات حاکم هر قوم را - به جای ناسیونالیسم استعمار ستیز ملت واحد تحت ستم - در اشکال شونویسم عظمت طلبانه طبقات حاکم پشتون و ناسیونالیسم منحط قومی طبقات حاکم سائر اقوام کشور نمایانده است. لذا گفته می توانیم که در حال حاضر در غیاب بازار واحد ملی بر پایه نیاز حرکت کالا و سرمایه، در غیاب حس تعلق افراد به ارزش های مشترک مادی و معنوی ملی و دور بودن از ایجاد ملت واحد سرمایه داری و یا سوسیالیستی، جامعه افغانستان یک جامعه قومی است که در بخش هائی از آن بقایای فرهنگ قبیله ئی و در اکثر موارد فرهنگ و ساختار های قومی به حیثت ادامه می دهد. استعمارگران و قدرت های متجاوز امپریالیستی همراه با ارتجاع قومی

متحد خویش بر پایه سیاست نفاق افکنی استعماری از این ابزار قومی در جامعه چند - قومی ما بهره فراوان برده و کارد را به استخوان توده ها رسانیده اند.

همین بقایای فرهنگ قبیله ئی و فرهنگ و ناسیونالیسم قومی در عین ایجاد عدم توازن، اسباب تحمیق و اغوای زحمتکشان که اکثریت نفوس اند، نفاق و شقاق و برتری جوئی و فزونخواهی ارتجاع قومی و زیان رسانیدن به امر سترگ وحدت رزمنده ملی اقوام برادر و برابر کشور بر پایه مبارزه ضد استعماری - ارتجاعی است. همین ساختار های متعارض قومی بر زمینه اغوای طبقات محکوم بستر پیدایش استبداد و ستم اجتماعی است.

بقایای فرهنگ قبیله ئی و فزونخواهی قومی در ضمن درآمیزی با فرهنگ استعماری و سلطه خونین استعمار، دست در دست هم، جامعه ما را از روند تکامل سالم و طبیعی اش فرسنگ ها به عقب انداخته است. ارتجاع قومی ضمن پیراهن عثمان ساختن بقایای فرهنگ قبیله ئی و فزونخواهی و مطالبات طبقات حاکمه آراسته با ارزش های مشترک قبیله ئی - قومی برای تحمیق و بسیج توده های "خودی" ضمن هم آغوشی با قدرت های استعماری، شرایط پاسداری از رکود، انجماد و سرکوب مردم به کمک روش های استبدادی و ابزار ایدئولوژیک دینی - مذهبی را مهیا ساخته است.

در درازنای تاریخ، در تداوم نبرد گاه نهان و گاه آشکار طبقاتی، ستیز استبداد و دموکراسی و جدال مستمر سنت و مدرنیته، سرزمین ما متأثر از سلطه استبدادی - ارتجاعی، هجوم اقوام تازه نفس، گسست و تضعیف فعالیت اقتصادی، اختناق فرهنگی، رکود و وقفه های بلند تاریخی، سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های توده ئی و حملات خونین و ویرانگر لشکر اسکندر مقدونی، هخامنشی ها، اعراب، مغولان، استعمار انگلیس، روسیه تزاری، تزاران نوین و آخرین بار امپریالیست های امریکا - ناتو بوده است.

استعمارگران و به ویژه امپریالیسم برای حفظ و تداوم سلطه و ستم استعماریش بر دوش خلق کشور مستعمره و نیمه مستعمره، به یک پایگاه اجتماعی متشکل از افراد و گروه های بومی آن کشور نیازمند است. در هر دو موقعیت مستعمراتی و نومستعمراتی، این پایه اجتماعی متشکل از طبقات و اقشار ارتجاعی و افراد منتفذ در هیرارشی اجتماعی (سلسله مراتب) یا هرم قدرت، وسیله ایست که به مدد آن در گام اول به خصوص در موقعیت حضور کهن استعماری امپریالیسم اشغالگر، می کوشد تا از قیح حضور اشغالگرانه قدرت استعمارگر کاسته، با فریبکاری به قدرت استعماری رنگ و بوی بومی داده و نهاد های پوشالی ساخته و پرداخته استعمار و امپریالیسم را به ظاهر صبغه مستقل و قانونی بخشد. در موقعیت نومستعمراتی یک کشور، نهاد های پوشالی بومی شریک غارتگری، استثمار و ستم و سرکوب خلق را با رنگ و لعاب و ادا و اطوار مضحک، "مستقل" بنمایاند. مضاف بر این، این پایه اجتماعی و عمله و فعله سیاسی - فرهنگی بومی انقیاد طلب در خدمت استعمار از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی وظیفه دارند تا سیاست، فرهنگ و ارزش های ایدئولوژیک استعمارگر امپریالیستی مثل ایدئولوژی لیبرالیسم، دموکراسی لیبرال و مالکیت خصوصی را تا اقصی نقاط کشور خودی به میان توده های ناآگاه برده، در نقش یک نیروی بومی فریب خورده و فریبکار دروغ ها و وعده های سر خرمن استعمارگر در مورد رسالت متمدن سازی، لیبرالیسم، ترویج دموکراسی قلابی، انتخابات، آزادی بیان، حقوق بشر، حقوق زنان، تکنیک و ترقی استعماری را به خورد توده ها بدهند و ارزش های مبتذل و بنجل های فرهنگی را فرهنگ بنامند. با این نیرنگ ها و دروغ ها و این خیل خودفروختگان بومی، استعمار و امپریالیسم کوشیده اند سلطه اشغالگرانه، ستمگرانه و غارتگرانه اش را در اشکال کهن و نوین سلطه گری در کشور ما را مداومت و گسترش بخشد.

در این راستا ساختار ناموزون اجتماعی - اقتصادی کشور های عقب ننگه داشته شده نظیر افغانستان، ساختار طبقاتی، ناسیونالیسم منحط قومی و بقایای فرهنگ قبیله ئی در آن، زمینه را برای نفوذ و حضور استعمار در چنین کشور ها مساعد می سازد.

تا زمانی که این ساختار اجتماعی - اقتصادی استبدادی ناموزون به طور عمده مبتنی بر تقسیم طبقاتی و مالکیت خصوصی نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی در چنین کشوری وجود داشته باشد، بورژوازی عمدتاً صنعتی با حضور در بازار واحد ملی و طبقه کارگر به مطالبات و ایدئولوژی اش دست نیافته باشند، این ساختار فوق و به تبع آن، مسأله وحدت ملی اقوام کشور علیه استعمار از شکنندگی و عدم استحکام مزمن رنج خواهد برد. در روینای فکری - سیاسی برخاسته از این ساختار، بقایای منسوخ فرهنگ قبیله ئی و ناسیونالیسم منحط قومی رخ می نمایند. این دو، یکی فرهنگ فرتوت از لحاظ تاریخی عقب مانده و منسوخ و دیگری به وضوح ارتجاعی (ناسیونالیسم قومی) تأثیرات مخرب خویش را بر تمامی اندام جامعه و امر وحدت ملی در کشوری چند قومی مثل افغانستان می گذارد. بر همین زمینه استعمار و امپریالیسم در تلاش پیدا نمودن منفذ نفوذ در میان این پایه اجتماعی ارتجاعی و همسرشت با خود در کشور های تحت سلطه بر می آید. قرار گرفتن این پایه اجتماعی ارتجاعی و دمساز با استعمار و سیاست استعماری و آمیختن نفوذ و سیطره طبقاتی خوانین و متنفذین قومی با بقایای فرهنگ قبیله ئی، یکی در شکل شوونیسم عظمت طلبانه قومی و دیگری در شکل ناسیونالیسم فزونخواهانه قومی، هر دو در موقعیت مستعمراتی کشور تحت سلطه به تسلیم طلبی ملی، انقیاد ملی و سیاست ستمگرانه و سرکوبگرانه در قبال خیزش های بحق و مطالبات ملی - دموکراتیک توده ها منجر می شود و هر دو گرایش انحرافی (شوونیسم تمامیتخواه و ناسیونالیسم تجزیه طلب قومی) به سود اشغالگر و به زیان وحدت ملی و مبارزه ضد استعماری توده ها و نیرو های مترقی و آزادیخواه می انجامد. (نظیر دو نوبت تجاوز و اشغالگری سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی). اما، در موقعیت نو یا نیمه مستعمراتی کشور تحت سلطه ای مثل افغانستان، این دو گرایش انحرافی (شوونیسم تمامیتخواه و ناسیونالیسم تجزیه طلب قومی) با سودجویی از اقتدار طبقاتی متنفذین قومی و بقایای فرهنگ قبیله ئی در شکل پایبندی به ارزش های خونی - قبیله ئی و زدودن مرز های طبقاتی در درون ساختار قومی سخت جان به سود دارو دسته ارتجاعی و به زیان وحدت رزمنده ملی و مبارزه ضد ارتجاعی توده ها و نیرو های انقلابی و دموکراتیک و به تسلیم طلبی طبقاتی و زیان وحدت ملی می انجامد (کشاکش جناح های ارتجاعی قومی و روند تجزیه نظام پوشالی خلقی - پرچمی به ریاست نجیب جلااد پس از فرار اشغالگران روسی و شرکاء، حاکمیت متشنت خونین تنوکراتیک جهادی ها و دو نوبت امارت اسلامی تراز فاشیستی طالبان در افغانستان)

در تاریخ استعمار و در عملکرد استعمارگران امپریالیست در تاریخ معاصر کشور ما به کرات مشاهده شده است که یکی از راه های کسب قدرت سیاسی به شکل رژیم های فردی یا دودمانی مستبد و مطلقه توسط شاهزادگان، خوانین و متنفذین قومی، در عین کوبیدن بر طبل شوونیسم برتری جوی قومی و سود جویی از بقایای فرهنگ قبیله ئی برای اغوای توده های ناآگاه و تحت ستم قوم "خودی"، سربازگیری از میان اغواشدگان و در عین حال دادن خرده امتیازاتی به رقبای فزونخواه از سائر اقوام کشور، زمامداران مستبد و مطلق العنانی نظیر امیر عبدالرحمان خون آشام و امیران دیگری قبل و پس از وی برخاسته از دامان طبقه حاکمه بستر فرهنگی قوم خاص برای حفظ حاکمیت استبدادی پوشالی فردی و یا دودمانی اش و در نقش مدافع منافع طبقه ارتجاعی، در موقعیت تحت سلطه گی و یا تحت حمایتی، به استعمارگر بیرونی به مثابه تکیه گاه و تمویل کننده لشکر قبیله ئی خودی و سرکوب رقبای قومی - قبیله ئی اش، پناه برده اند.

افغانستان به گونه‌ی اساسی یک جامعه طبقاتی است. از منظر جامعه‌شناسی مترقی در یک جامعه طبقاتی استبداد سیاسی، روش‌های سرکوبگرانه، نفاق افکنی قومی - زبانی و حتی مذهبی، استفاده از ابزار ایدئولوژیک دینی برای استحکام سلطه طبقاتی و بابت تحمیل توده‌ها و عناصر فرتوت فرهنگی توسط زمامداران و دولت‌های مرتجع و ستمگر، از استبداد طبقاتی ناشی شده و نظام‌های مبتنی بر اجبار و اغوا بر روی همین پایه و پشتوانه طبقاتی برای مدتی استوار می‌ماند. به مجرد از هم پاشیدن عامل جبر و زور، دیر یا زود ارکان چنین نظام‌های ستمگر طبقاتی فرو می‌ریزد (برای مثال فروریختن برق‌آسای ارکان رژیم ستمگر، جبار و ضد مردمی خاندان اسد در سوریه پس از ۵۴ سال در برابر دیدگان جهانیان).

دو راه حل:

برای گریز از وضعیت شکننده موجود و پشت سر گذاشتن آن و رفتن به سوی اتخاذ یک سیاست و رویکرد همسان و هماهنگ ملی در جامعه چند قومی افغانستان، از لحاظ منطقی و عملی دو بدیل طبقاتی مطرح است:

نخست بدیل بورژوائی: لازمه‌های این بدیل توحید طبقات حاکمه اقوام کشور با شعار ناسیونالیسم افغانستان شمول به جای ناسیونالیسم قومی بر زمینه مادی توحید و انباشت سرمایه صنعتی به طور عمده، شکل‌گیری بازار واحد ملی و گردش بلامانع سرمایه ملی، گذر از ساختارهای صرفاً انتیک و رفتن به سوی حیات متعالی مشترک ملی بورژوائی که تضاد کار و سرمایه در مرکز آن و ضدیت با سرمایه انحصاری مالی امپریالیستی و قیودات استعماری از اهم وظایف آن است. اما، ما در عصر امپریالیسم و انقلاب‌های کارگری و جنبش‌های رهائیبخش ملی قرار داریم. لذا دو مانع جدی پیش پای این بدیل بورژوائی وجود دارد: یکی امپریالیسم سرکوبگر و دیگری بدیل پرولتاریائی و طبقه کارگر به مثابه مولد ثروت اجتماعی و نیروی تاریخ ساز، این مؤدل تکاملی بورژوائی ملت شدن را در افغانستان تحت سلطه مستحیل می‌سازند.

دوم بدیل ملی - دموکراتیک با دورنمای سوسیالیستی: این بدیل اجتماعی بر پایه وحدت رزمنده طبقاتی طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار اقوام برادر کشور علیه ارتجاع و امپریالیسم به دست می‌آید. اتحاد طبقاتی طبقات و اقشار زحمتکش و تحت ستم خلق (اکثریت ملت) استخوان بندی وحدت ملی و ساختار ملت نوین را می‌سازد و همگرایی آگاهانه ملی میان اقوام برابر کشور را مهیا می‌سازد. این اتحاد آگاهانه مبارزاتی خلق خود ضامن و زمینه ساز وحدت مستحکم ملی علیه تحریکات ارتجاعی طبقات بومی و قیودات و دست اندازی‌های استعماری امپریالیسم، به سوی تعالی همه جانبه با چشم انداز روش فردا است. هرچند این بدیل خود مسیری است طولانی و پر از رنج و شکنج، ولی از لحاظ عملی و منطقی تحقق پذیر است.

سوی این بدیل ملی - دموکراتیک مستقل، ادامه وضع شکننده موجود در یک چرخه خون و خشونت ارتجاعی - استعماری زمینه ساز تکرار و بازتولید ستم طبقاتی و ستمگری و تجاوزات مزید استعماری خواهد بود که در عین سنگینی زنجیر بر دست و پای زحمتکشان کشور ما، هم برای استقلال، وحدت ملی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی کشور متضمن خطرات فزاینده‌ای از حال تا آینده خواهد بود.